



نیاز مبرم جنبش انقلابی

در یک دوران انقلابی، تحولات به سرعت رخ می‌دهند و از هر جرقه کوچک نیز می‌تواند حریق بزرگ برپا گردد. جرقه موج تظاهرات توده‌ای اخیر از اعتراض بازاریان زده شد، اما پی آمد آن شکل‌گیری جنبش‌های توده‌ای متشکل از توده‌های زحمتکش و فقیر، جوانان، دانشجویان و زنان در تعداد زیادی از شهرهای ایران بود. این جنبش‌های توده‌ای از شهرهای کوچک و مناطق فقیرتر که مردم زیر فشار بار بحران اقتصادی و گرانی روزافزون جانشان به لب رسیده است، آغاز شد و تا روز دوازدهم که صدها هزار تن به تظاهرات خیابانی روی آوردند، به تعدادی از شهرهای بزرگ نیز بسط یافت. توده‌های مردم در جریان این مبارزات با شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی، آزادی، آزادی، قهرمانانه با نیروهای مسلح رژیم که به مقابله با مردم گسیل‌شده بودند، جنگیدند، به برخی از مراکز سرکوب و تحمیق یورش بردند و آن‌ها را به آتش کشیدند.

به گزارش سازمان‌های حقوق بشری تا روز شنبه گذشته (۲۰ دی ماه) لاقال ۱۷۰ تن از مبارزان درنبرد با مزدوران سرکوبگر رژیم جان باختند، صدها تن مضروب و مصدوم شدند و متجاوز از ۲۰۰۰ تن بازداشت و به زندان افتادند. بهرغم وحشی‌گری نیروهای سرکوب علیه مردم، این جنبش در همین مدت کوتاه چنان به سرعت پیشرفت کرد و رادیکال شد که جمهوری اسلامی را به وحشت انداخت و تمام نیروی سرکوبش را به مقابله با مردم گسیل کرد. در پی تهدیدات جدید خامنه‌ای و پی آمد آن اطلاعیه شورای امنیت ملی رژیم، سپاه پاسداران، ارتش، پلیس و سازمان‌های امنیتی و قضائی رژیم هریک با صدور اطلاعیه‌های تهدیدآمیز، آشکارا به مردم ایران اعلان‌جنگ دادند. از نخستین ساعات بامداد روز جمعه (۱۹ دی ماه) اینترنت به کلی قطع شد تا اقدامات جنایت‌کارانه رژیم علیه مردم نتواند در خارج از کشور انعکاس پیدا کند. سرکوب گسترده آغاز شد. هنوز ابعاد جنایات مزدوران نظامی رژیم دقیقاً روشن نیست. اما بهرغم لشکرکشی رژیم علیه مردم، اعتراضات شبانه در خیابان‌ها همچنان در برخی شهرها ادامه یافته است.

گرچه به نظر می‌رسد این جنبش نوپا به علت سرکوب و کشتار وحشیانه مردم توسط رژیم جنایتکار، خودانگیختگی، فقدان سازمان‌دهی و رهبری، محدودیت دامنه توده‌ای و برخوردار نبودن از اشکال دیگر مبارزه نظیر اعتصابات

در صفحه ۲

جنبش سیاسی سراسری، سلطنت و آلترناتیو انقلابی



در صفحه ۳

ونزوئلا در آستانه‌ی بازآرایی بزرگ

ونزوئلا سال‌ها پیش از تحولات ژانویه ۲۰۲۶ در وضعیت یک بحران چندلایه گیر کرده بود؛ بحرانی که هم‌زمان زندگی روزمره را از هم پاشید، نهادهای سیاسی را فرسود و کشور را به میدان تقاطع منافع قدرت‌های بزرگ بدل کرد. آنچه در اوایل ۲۰۲۶ رخ داد، این بحران را از سطح «بین‌بست داخلی» به سطح یک رخداد تعیین‌کننده در سیاست جهانی ارتقا داد: ربودن

در صفحه ۵

وظیفه مهم تشکل‌های مستقل در لحظه کنونی

توده‌ای‌ترین تشکل مستقل موجود تا سندی‌کای شرکت واحد و چندین تشکل مستقل زنان، دانشجویان، بازنشستگان و غیره. همچنین افراد خوشنامی که سال‌ها عمر خود را در زندان‌های جمهوری اسلامی سپری کرده و یا هم اکنون در زندان هستند همچون رضا شهابی و مسعود فرهیخته، با صدور بیانیه و یا ارسال پیام‌هایی مواضع و حمایت خود را از اعتراضات برحق مردم ایران اعلام کردند.

گرچه این حمایت‌ها اولین بار نیست که از سوی

از همان روزهای اول موج بزرگ اعتراضات مردم ستمدیده ایران که با سرعتی شگفت‌آور سراسر کشور را فرا گرفت، تشکل‌های موجود در ایران از کارگران تا معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، کانون نویسندگان ایران، وکلا، سینماگران و دیگر گروه‌های اجتماعی با صدور بیانیه‌های متعدد از خیزش انقلابی مردم ایران حمایت کرده، و با بیان راهکارهایی، نظرات خود را در رابطه با جنبش اعتراضی و سراسری اخیر اعلام کردند. از شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران به عنوان

در صفحه ۷

معدن؛ جایی که مرگ عادی شده است

زرنده، زیر نفیر گرفتار شد و جان خود را از دست داد. دو نفر دیگر مصدوم شدند که یکی پس از درمان سرپایی مرخص شد و دیگری همچنان تحت درمان است. معدن زغال‌سنگ خمرو در ۳۵ کیلومتری شهر زرنده قرار دارد؛ منطقه‌ای که سال‌هاست نام آن با حادثه، مرگ و فاجعه گره خورده است.

تنها چند روز پیش از این حادثه، صبح ۱۰ دی ۱۴۰۴، یکی از تونل‌های معدن سرب و روی

۱۴ دی‌ماه ۱۴۰۴، حادثه‌ای دیگر به فهرست بلند مرگ‌های خاموش معادن ایران اضافه شد. در معدن زغال‌سنگ خمرو شهرستان زرنده، واژگونی یک دستگاه نفیر جان یک کارگر جوان را گرفت و دو کارگر دیگر را راهی بیمارستان کرد. شش نفر از پرسنل معدن شامل مدیر، سرکارگر و چند معدن‌کار در حال بازدید از تونل‌های معدن بودند که هنگام بازگشت به سطح زمین نفیر واژگون شد. علی منصوری، کارگر حدوداً ۳۰ ساله و اهل منطقه دشت‌خاک

در صفحه ۱۰

با گسترش مبارزات خیابانی، ماشین سرکوب رژیم را متوقف سازیم

در صفحه ۸

نیاز مبرم جنبش انقلابی

عمومی، این احتمال هست که از دامنه آن کاسته شود، اما موقتی است. تضادها و بحران سیاسی عمیقی که به این جنبش و جنبش‌های پیش از آن شکل داده است، پابرجاست و امواج دیگری از جنبش‌های توده‌ای انقلابی را به مصاف نظم موجود گسیل خواهد کرد.

مردم ایران اکنون چندین سال است که با مبارزات حماسی و قهرمانانه علنی و مستقیم خود نشان داده‌اند که دیگر نمی‌خواهند و نمی‌توانند نظم ارتجاعی حاکم را تحمل کنند. طبقه حاکم بر ایران نیز با تمام جنایات و وحشی‌گری‌هایش نشان داده است که نمی‌تواند به شکل گذشته بر مردم حکومت کند. در چنین جامعه‌ای که با عمیق‌ترین بحران‌ها روبه‌روست، راه هرگونه رفورم و اصلاحی برای طبقه حاکم بسته شده است. جامعه نیاز به یک دگرگونی انقلابی دارد تا بتواند از بن‌بست بحران‌ها و فجایی که طبقه حاکم آفریده نجات یابد. جنبش سیاسی اخیر در ادامه جنبش‌های سیاسی پیشین نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی جامعه در جهتی پیش می‌رود که یکبار دیگر شرایط برای شکل‌گیری یک انقلاب فراهم می‌شود.

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به‌عنوان پاسدار سیاسی نظم پوسیده و ورشکسته حاکم، بار دیگر با این خیال خام به سرکوب و کشتار روی آورده که بتواند مانع از فرا روئیدن جنبش سیاسی مردم ایران به انقلاب گردد. اما تجربه همین دو هفته نشان داده است که نارضایتی از نظم موجود به درجه‌ای افزایش یافته که توده‌های مردم آماده جان‌فشانی برای سرنگونی نظم موجودند و با هر سرکوب، امواج وسیع‌تری از مردم به جنبش پیوسته‌اند.

باین‌همه پوشیده نیست که موج نوین مبارزات توده‌ای تازه آغاز شده است. هنوز میلیون‌ها تن از مردم ایران به صحنه مبارزه مستقیم روی نیاورده‌اند، هنوز اعتصابات کارگران و زحمتکشان به شکل عمده مبارزه جنبش سیاسی تبدیل نشده، هنوز شعارهای جنبش از مرحله نفی فراتر نرفته و هنوز بدیل نظامی که باید سرنگون شود، به میان کشیده نشده است. این جنبش نیاز به پیشرفت‌های جدید برای غلبه بر این موانع دارد.

در همین حال گرچه رژیم ستمگر و آدمکش جمهوری اسلامی به تنها شیوه بقای خود، سرکوب و کشتار ادامه می‌دهد، اما طبقه حاکم نیز هنوز همه کارت‌های خود را رو نکرده است. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نیز در حال سبک و سنگین کردن بدیل‌های خود هستند. اکنون فاشیست‌های سلطنت‌طلب را از طریق شبکه‌های تبلیغاتی خود به جلوصحنه فرستاده‌اند. اما جز گروه‌های چند ده نفره‌ای که در برخی تجمعات به نفع ارتجاع سلطنتی شعار سر دادند، نفوذشان در میان توده‌های میلیونی مردم ایران بسیار محدود است. به‌رغم دروغ‌پردازی بلندگوهای تبلیغاتی قدرت‌های جهانی، مردم ایران تا همین‌جا نشان داده‌اند که حاضر نیستند استبداد فاشیستی دیگری را جایگزین استبداد رژیم ارتجاعی کنونی کنند. میلیون‌ها تن از توده‌های کارگر و زحمتکشی که هنوز به جنبش سیاسی نپیوسته‌اند به آینده، به

جامعه‌های نوین و مترقی نظر دارند که آزادی، برابری و رفاه را برای آن‌ها به ارمغان آورد و نه جایگزینی یک ارتجاع توسط ارتجاعی دیگر. باوجوداین، در شرایطی که ضدانقلاب غالب و مغلوب به همراه متحدان بین‌المللی‌شان در تلاش برای بدیل سازی و منحرف ساختن مبارزه مردم‌اند، باید با خطراتی که پیشرفت جنبش انقلابی را تهدید می‌کند، از هم‌اکنون به مقابله برخاست.

در جریان مبارزات دو هفته اخیر شاهد آن بودیم که تشکلهای مختلفی که به نحوی بخش‌هایی از مردم ایران را نمایندگی می‌کنند، با صدور بیانیه‌هایی حمایت خود را از مبارزات و مطالبات مردم اعلام کردند و در همان حال، تلاش‌های ارتجاع داخلی و بین‌المللی را برای بدیل سازی و تمهیل یک رژیم ارتجاعی دیگر را بر ایران محکوم کردند. این اقدامات گرچه ضروری و مفید است و هوشیاری و سطح آگاهی این تشکلهای انقلابی را نشان می‌دهد، اما در اوضاع کنونی جامعه ایران کافی نیست.

شرایط سیاسی جامعه ایران در غیاب سازمان‌های سیاسی قدرتمند، وظیفه سیاسی بزرگتری را بر عهده این تشکلهای قرار می‌دهد. هم‌اکنون در جامعه ایران تشکلهای متعدد علنی، نیمه علنی و مخفی وجود دارند که در طول چندین دهه گذشته علیه نظم ارتجاعی حاکم بر ایران مبارزه کرده و هزینه‌های سنگینی نیز متحمل شده‌اند. این تشکلهای که به درجاتی نمایندگی بخش‌های مختلف مردم ایران را بر عهده‌دارند، کارنامه مبارزاتی‌شان برای مردم ایران روشن است. آنچه باید انجام بگیرد این است که در اوضاع کنونی جامعه ایران، مسئولیت را برای رهبری مبارزات توده‌های ستمدیده مردم ایران بر عهده بگیرند. تشکلهای انقلابی کارگری، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، زنان، دانشجویان و نویسندگان از هم‌اکنون باید در تدارک ایجاد یک رهبری جمعی تحت نام شورای رهبری مبارزات مردم یا هر نام دیگری برای جنبشی باشند که در حال شکل‌گیری و پیشروی است. این شورا که

تشکلهای عضو آن برای مردم ایران شناخته شده‌اند، قطعاً از حمایت وسیع‌ترین بخش توده‌های انقلابی مردم برخوردار خواهد بود. شکل‌گیری یک چنین ارگان رهبری از درون جامعه از جهات مختلف ضروری است. تلاش ارتجاع بین‌المللی را برای بدیل سازی خنثی و بر مانع نبود رهبری برای جنبش انقلابی غلبه خواهد کرد. فراخوان‌های آن می‌تواند توده‌های وسیع‌تری را به صحنه مبارزه بکشانند، و راه را برای روی‌آوری کارگران و زحمتکشان به اشکال عالی‌تری از مبارزه هموار سازد و چشم‌انداز پیروزی را بگشاید.

آنچه در لحظه کنونی ضروری است تدارک برای برپایی یک چنین شورای رهبری است که این آمادگی را داشته باشد تا به‌محض این‌که تشخیص دهد، تناسب قوا و شرایط برای اعلام رسمی آن مناسب است، به‌عنوان شورای رهبری جنبش انقلابی مردم ایران اعلام موجودیت کند. برای این‌که کار تدارک ایجاد و ادامه کاری این نهاد رهبری با مانعی در میان خود تشکلهای روبه‌رو نشود، کافی است که فقط با عام‌ترین شعارهایی که بیانگر اساسی‌ترین مطالبات مردم است موجودیت خود را اعلام و همراه با پیشرفت جنبش، شعارهای رادیکال‌تر را مطرح کند.

در این میان وظیفه سازمان‌های کمونیست و چپ و پیشروان جنبش کارگری حمایت از این شورای رهبری، تلاش برای ارتقای سطح مبارزه کنونی جنبش سیاسی، تبلیغ و ترویج همه‌جانبه شعارهای اثباتی، آلترناتیو شورایی و سوسیالیستی، شعارهایی که بازتاب عام‌ترین مطالبات توده‌های مردم است، نظیر کار، نان، آزادی و حکومت شورایی، تلاش همه‌جانبه برای برپایی اعتصابات کارگری و ارتقای این اعتصابات از طریق هماهنگی میان مؤسسات و کارخانه‌ها به سطح یک اعتصاب عمومی سیاسی است. تنها با این اعتصاب کارگری است که می‌تواند شالوده عینی برای شکل‌گیری شوراها و تبدیل شعار حکومت شورایی از یک شعار تبلیغی به شعار عمل توده‌ای فراهم گردد. ایجاد شورای رهبری مبارزات توده‌های مردم ایران وظیفه میرمی است که اوضاع سیاسی کنونی بر عهده تشکلهای انقلابی توده‌های مردم ایران قرار داده است.

حکومت شورائی



کار - نان - آزادی

**رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.**



زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم



جنبش سیاسی سراسری، سلطنت و آلترناتیو انقلابی



سلطنت پهلوی تبلیغ می‌کنند و در این راه البته تلاش زیادی نموده و از هیچ‌گونه تحریف و دروغ و بزرگ‌نمایی و امثال آن هم مضایقه نداشته‌اند.

در جنبش سیاسی اخیر ایران که هفت دی آغاز شد، مانند جنبش‌های پیشین از سال ۹۶ به بعد، شعارهای اصلی توده مردم "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه‌ای" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" بوده است. در میان این شعارها البته شعارهایی مانند "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر"، "نه سلطنت نه رهبری، آزادی و برابری" به‌ویژه در بلوچستان و کردستان و تهران نیز شنیده شده است. جنبش سیاسی اخیر نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. البته در برخی موارد شعارهای تک نفره یا چند نفره به طرفداری از رضاشاه و پهلوی نیز شنیده شده است. اما رسانه‌های امپریالیستی به‌طور مداوم پیرامون همان شعارهای یک نفره یا چند نفره تبلیغ نموده و موضوع را به قدری بزرگ کرده‌اند که امر بر خودشان هم مشتبّه شده و گویا در تجمعات توده‌ای مردم هیچ شعار دیگری نداشته‌اند. این درحالی‌ست که تقلب‌ها و کلیپ‌های صداگذاری شده به نفع سلطنت‌طلبان تماماً برملا و این ترفند رسوا شده است. رسانه‌های یاد شده اما عمداً از طرح شعارهای اصلی توده‌های مردم علیه خامنه‌ای و رژیم جمهوری اسلامی طفره رفته و میل چندانی به طرح آن نشان نمی‌دهند.

در عین حال اکنون این ماجرا نیز از پرده برون افتاده که خود رژیم جمهوری اسلامی در طرح شعارهای سلطنت‌طلبان و جهت‌دهی تظاهرات و تجمعات اعتراضی نقش دارد و سعی می‌کند شعارهایی مانند مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر جمهوری اسلامی را با شعار رضا شاه و پهلوی برمی‌گرداند جایگزین سازد تا با این تلاش‌های سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده، هم درصوف اعتراض‌کنندگان تفرقه و جدایی ایجاد و جنبش سلطنت‌طلبان را بدنام کند، هم مانع پیوستن مخالفان همان حال برای سرکوب کل اعتراض، بهانه عامه‌پسند و مشروع دست‌وپا کند.

افزون بر این، جوجه شاهزاده به یاری همین رسانه‌های معلوم‌الحال، سعی نموده بر جنبش سیاسی توده‌ای که در اعتراض به وضع حاکم و برای سرنگونی نظم موجود برپا شده، سوار شود و خود را "رهبر" این جنبش جایزند. چگونه؟ از این طریق که مدام فراخوان صادر کند. به چه معنا؟ به این معنا که وقتی توده‌های مردم خود وارد خیابان شدند و ده شبانه‌روز شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه‌ای سردادند، تازه

دارد که با زور و سرنیزه از موجودیت و بقای طبقه حاکم دفاع می‌کند و در سمت دیگر، کارگران، زحمتکشان، معلمان، پرستاران، زنان، جوانان، بازنشستگان و عموم تهیستان جامعه قرار دارند که برای تغییر وضع موجود به شیوه انقلابی، مبارزه و تلاش می‌کنند. تکان‌های بزرگ جامعه از ۹۶ تا کنون نیز بیان‌گر همین واقعیت و نیاز حیاتی جامعه به یک تحول بنیادی و انقلابی‌ست. لازمه این تغییر نه فقط سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و عبور از آن، بلکه در گرو براندازی تمام نظم پوسیده ارتجاعی موجود و تضادهای آن است و چنین وظیفه‌ای تنها از عهده یک انقلاب اجتماعی ساخته است. انقلابی که نظم موجود را به زیر کشد و بر ویرانه‌های آن نظامی نوین و شورایی برقرار سازد. یک حکومت شورایی که یگانه‌بديل انقلابی در برابر نظم موجود است.

روشن است که در چنین شرایط حساسی، طبقه ارتجاعی حاکم برای حفظ نظم کهنه و پاسداری از منافع خود، با تمام ابزارهای مادی و معنوی که در اختیار دارد در برابر انقلابی که به یک ضرورت تبدیل شده مقاومت می‌کند. در این میان نه فقط گروه‌ها و نسله‌های مختلف بورژوازی مخالف رژیم در خارج کشور، بلکه حتی فراکسیون‌هایی از طبقه حاکم در داخل کشور نیز که از انقلاب وحشت دارند، برای مقابله با آن و برای حفظ نظم موجود و منافع طبقه حاکم، تحرکاتی را سازمان داده‌اند. گرچه چند و چون این تحرکات چندان روشن نیست اما آن‌ها نیز در بهترین حالت سعی خواهند کرد با انجام برخی اصلاحات و تغییرات جزئی و پیرایش نظم



موجود با بودن یا نبودن جمهوری اسلامی، این نظم را حفظ کنند و آن را از خطر انقلاب نجات دهند.

اما تا جایی‌که به بورژوازی اپوزیسیون برمی‌گردد، این روزها جریان سلطنت‌طلب و شاه پرست به شدت فعال شده است. به این معنا که در واقع تبلیغات کرکننده و شبانه‌روزی رسانه‌های امپریالیستی- صهیونیستی از نمونه تلویزیون فارسی زبان ایران اینترنشنال، من و تو و بی‌بی سی و امثال آن، پیرامون نوه رضاخان قلدر و انتساب جنبش سیاسی داخل کشور به این شاهزاده بی‌تاج و تخت به شدت افزایش یافته است. ماجرا از این قرار است که این رسانه‌ها سعی می‌کنند به هر قیمت ولو در سطح تبلیغات و به ضرب پول و ثروت‌های غارت شده‌ی مردم ایران، از نیم‌پهلوی، یک رضاخان جدید بسازند. سال‌هاست که مدیای امپریالیستی - صهیونیستی برای

امواج توفنده جنبش سیاسی توده‌های زحمتکش مردم ایران برای سرنگونی نظم موجود، سراسر کشور را فراگرفته است. جنبشی که هفت دی در تهران کلید خورد، به رغم توسل رژیم به قهر و سرکوب و کشتار و بازداشت‌های گسترده معترضان، با سرعتی باور نکردنی به بیش از ۱۱۸ شهر و ۳۱ استان تسری یافته و دومین هفته



خود را نیز پشت سر گذاشته است. این جنبش عظیم سیاسی صرف نظر از واکنش خشونت آمیز طبقه حاکم، بورژوازی اپوزیسیون و آلترناتیوهای بورژوازی را برای مصادره آن، به تکاپو واداشته است.

جامعه به شرایط حساس و سرنوشت‌سازی پا گذاشته است. بحران‌های عدیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سرتاپای نظم موجود را فراگرفته است. سرمایه‌داری ایران با عمیق‌ترین بحران اقتصادی دوران حیات خود روبروست. رکود اقتصادی و تورم پیوسته تشدید شده و نرخ تورم و قیمت مایحتاج عمومی بدون وقفه افزایش یافته است. فقر و بیکاری دامنه وسیعی به خود گرفته است. برطبق آمار رسمی بیش از ۴۰ میلیون جمعیت در سن کار، بیکارند. افزایش بهای دلار و کاهش فاحش ارزش ریال، قدرت خرید کارگران و توده‌های زحمتکش را به شدت کاهش داده است. تضادهای جامعه سر به فلک کشیده و به مرحله ستیز رسیده‌اند. بحران‌های اجتماعی از نمونه بحران دارو و بهداشت و درمان، بحران آموزش، بحران محیط زیست، آب، برق، سوخت، فرونشست زمین و امثال آن، پیوسته شدت یافته و فشارها و تنگناها و عوارض تخریبی این بحران‌ها از حدود تحمل توده‌ها فراتر رفته، ده‌ها میلیون تن را به روز سیاه نشانده و انبوه توده‌های کارگر و زحمتکش، بیکاران، زنان، جوانان و تهیستان جامعه را به خیابان‌کشاده است.

مجموعه این تضادها و بحران‌ها چنان ژرف و عمیق‌اند که در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی حتی قابل تعدیل هم نیستند. جامعه نیازمند تغییر و تحول بنیادی‌است. این را بحران سیاسی انقلابی از مدت‌ها پیش آشکار نموده است. برآمد توده‌ای دی ماه ۹۶، قیام آبان ۹۸، جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی سال ۱۴۰۱ و سرانجام جنبش سیاسی جاری که از ۷ دی آغاز شده و تا به امروز ادامه یافته، همه، تلاش‌هایی برای برون‌رفت از وضع موجود و کوشش جامعه برای تغییر بوده‌است. در یک سوی این جامعه، نظام سرمایه‌داری غرق در بحران و رژیم استبدادی، گندیده و فاسد جمهوری اسلامی قرار

جنبش سیاسی سراسری، سلطنت و آلترناتیو انقلابی



عناصر به اصطلاح دموکرات و بنیابینی را نیز خالی کرده و برخی دیگر خود را باخته و مرعوب آن شده اند که این البته بی‌جهت نیست. چرا که این‌ها نیز اساساً مخالف هرگونه تحول بنیادی و انقلاب اجتماعی‌اند و می‌خواهند همه چیز در بالا و در غیاب توده مردم رفع و رجوع شود.

گرچه همواره این خطر و احتمال وجود دارد مردمی که در حال غرق شدن هستند برای نجات جان خویش به هر خس و خاشاکي جنگ بزنند و یا در خلا یک آلترناتیو قدرتمند رادیکال و فعال و مورد اعتماد، کسانی پیداشوند که برای نجات از نکتب جمهوری اسلامی به فاشیست‌ها و کهنه پرستان سلطنت طلب روی خوش نشان دهند، اما توده های مردم ایران که یک بار از فرط فشار و سختی و استبداد پهلوی و برای نجات از شر رژیم شاه، فریب دار و دسته خمینی را خوردند، باید نسبت به فریب‌کاران و فریب کاری‌هایشان هوشیار و مراقب باشند که دوباره از همان سوراخ گزیده نشوند و نخواهند شد. آن‌هم فریب یک جریان فاشیستی که هیچ برنامه ای برای تغییر وضع موجود و باز سازی جامعه به نفع کارگران و تهیدستان جامعه ندارد. "دفترچه دوران اضطرار" سلطنت طلب‌ها نیز- که جای بحث آن این جا نیست- چیزی جز دفترچه بی اعتمادی مطلق به مردم، دفترچه استقرار حکومت فردی از بالای سر مردم بر مردم نیست. دفترچه فراهم سازی تمام زمینه های حاکمیت موروثی، استبدادی و مطلقه کسانی است که "ژن" ویژه دارند.

دوران سلطنت و حکومت‌های موروثی و مطلقه و استبدادی مدت‌هاست به سر آمده. نه دار و دسته سلطنت‌طلبان و نه هیچ گروه بندی بورژوایی دیگر اعم از درون طبقه حاکم در ایران یا در اپوزیسیون بورژوایی، آلترناتیو وضع موجود نیستند. جابجایی جناح‌های بورژوایی چیزی جز تداوم استبداد و استثمار نیست. حل بحران‌ها و تضاد های موجود، یک راه انقلابی طلب می‌کند. توده های مردم ایران نه فقط سلطنت را به گور سپرده و بیش از چهار دهه دست رد به سینه نوه رضاخان زده‌اند بلکه به همان نسبت نیز نفرت خویش را از رژیم جمهوری اسلامی ابراز داشته و مکرر برای سرنگونی نظم موجود بپاخاسته اند. این مردم به چیزی کمتر از انقلاب اجتماعی، سرنگونی نظم موجود و استقرار حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان رضایت نخواهند داد. یگانه آلترناتیو و بدیل انقلابی در برابر نظم موجود، حکومت شورایی است. تنها حکومت شورایی‌ست که قادر است با یک رشته اقدامات فوری و انقلابی، بر بحران‌ها و تضادها غلبه کند و آزادی و رفاه و برابری به ارمغان آورد.

مردم با یک اقدام رژیم چنجی به شیوه ونزوئلایی، قال قضیه را بکند و نیم پهلوی را در جایگاه "رضاشاه دوم" بر تخت بنشاند. فاشیست‌های شاهپرست از اربابان فاشیست خود در آمریکا و اسرائیل ملت‌ستانه درخواست می‌کنند قدرت را از دار و دسته خامنه‌ای بگیرند و به شاهزاده و اعوان و انصار وی منتقل کنند. شاهزاده نیز قول داده است لطف و مرحمت وی مشمول همه‌ی نیروهای سرکوب اعم از سپاه و بسیج و غیره می‌شود و اطمینان داده است از دماغ کسی خون نخواهد ریخت. این دور اندیشی شاهزاده البته کاملاً قابل فهم است چراکه ارگان‌های سرکوب کنونی که در خدمت سرمایه و استبداد مذهبی هستند، می‌توانند در خدمت سرمایه و استبداد سلطنتی هم قرار بگیرند، کما اینکه ساواک و ارگان‌های سرکوب رژیم شاهنشاهی نیز در خدمت رژیم مذهبی قرار گرفت.

با اینهمه بار دیگر باید تکرار کرد که علی‌رغم تمام تبلیغات و هزینه‌های هنگفتی که صرف بزرگنمایی و آلترناتیوسازی سلطنت می‌شود اما این جریان بطور واقعی در میان توده‌های مردم فاقد نفوذ و اعتبار است. در میان روشنفکران انقلابی و مترقی، نویسندگان، دانشجویان، کارگران پیشرو، و تشکل‌های کارگری نیز مطلقاً فاقد نفوذ و اعتبار است. آیا کسی می‌تواند لا اقل از یک تشکل معتبر و مورد اعتماد مردم نام ببرد که از جریان سلطنت جانب‌داری کرده باشد؟ مهمتر از آن آیا کسی می‌تواند نشان دهد که چنین تشکلی علیه این گرایش و در مخالفت آشکار با آن موضع‌گیری نکرده باشد؟ سندیکای کارگران



شرکت واحد، کانون نویسندگان ایران، شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان کشور، کانون‌ها و تشکل‌های گوناگون صنفی معلمان در شهرها و استان‌های مختلف کشور، تشکل‌های مختلف بازنشستگان و غیره و غیره حتی یک نمونه هم طرفدار سلطنت پیدا نمی‌شود. با وجود این، جریان فاشیست سلطنت طلب ضد چپ و ضد کمونیست را قویاً باید افشا کرد. حضور این گرایش و خطر آن را به هیچ‌وجه نباید نادیده گرفت اما در همان حال نباید آن را بزرگ کرد یا اسیر بزرگنمایی آن شد. به نظر می‌رسد که تبلیغات سنگین و پرهزینه این جریان و حمایت‌های همه جانبه آمریکا و اسرائیل، سوای جلب شماری از اصلاح طلبان رانده شده از حکومت و برخی عناصر ناآگاه، دل برخی

شاهزاده پادش افتاد فراخوان صادر کند و از مردم بخواهد در منزل و روی تراس و هرجا هستند شعار بدهند! آنگاه رسانه های امپریالیستی نیز با وقاحت و دروغ، سعی کردند تجمعات و اعتراضات توده مردم را پاسخ به همین فراخوان نیم پهلوی جابزنند و بگویند مردم در حمایت از وی به خیابان آمده اند!

دروغ و تحریف و فضا سازی از مختصات این رسانه‌هاست. سلطنت خواهان نیز که حرف های خود را از این رسانه‌ها می‌شنوند، خود نیز دوباره تکرار کتان بر شاخ و برگ آن می‌افزایند. دروغ و تحریف و شارلاتانیسم البته در فرهنگ این طایفه فاشیست لومین که عمری را در نوکری ترامپ و نتانیاهو گذرانده‌اند حد و



مرزی نیست و چندان دور از انتظار هم نیست. درمورد میزان توجه مردم به فراخوان‌های این عنصر خود فروخته که در نوکری اسرائیل و آمریکا سر از پا نمی‌شناسد نیز قطعاً مردم فراموش نکرده‌اند که ایشان در زمان جنگ دوازده روزه فراخوان داد مردم به خیابان بریزند، اما کسی برایش تره خورد نکرده از این بابت که خواسته باشند از رژیم جمهوری اسلامی و خامنه‌ای حمایت کنند، چون مردم مخالفت خودشان را بارها و بارها با رژیم جمهوری اسلامی و شخص خامنه‌ای نشان داده و برای سرنگونی آن دست به اقدام عملی زده اند و هم اکنون نیز به همین منظور وارد خیابان شده اند. مردم اما نوه رضاخان را سکه یک پول کردند و این شاهزاده بی‌مقدار بار دیگر مفتضح شد. پیش از آن نیز پاسخ های مشابهی از جانب مردم دریافت کرده بود. چندی پیش نیز ۴۲ سازمان و تشکل حامی وی با صدور بیانیه ای اعلام کردند "یلدای امسال یلدای خیابان است". قرا بود یلدا را در خیابان زنده نگاه دارند و "به فریادی سیاسی برای نجات ایران" تبدیل کنند. اما این فراخوان هم به سرنوشت بقیه دچار شد و حتی یک نفر از آن استقبال نکرد.

اما این دار و دسته وقیح و بی آبرو، آنقدر پرو هست که به روی مبارک خود نمی‌آورد و پای نوه رضاخان را که چندین بار رسوا و مفتضح شده مکرر وسط می‌کشد تا ولو به ضرب پول و دروغ و حمایت‌های همه جانبه بی‌بی و ترامپ، جریان کهنه‌ی منسوخ عهد عتیقی به تاریخ سپرده شده‌ی پادشاهی را دوباره زنده کند. شخص نیم پهلوی نیز اخیراً از ترامپ خواهش کرد هرچه زودتر مداخله و به وی کمک کند، حال با حمله هوایی و بمباران و کشتار وسیع

ونزوئلا در آستانه‌ی بازآرایی بزرگ

نقطه عطف

نیکلاس مادورو توسط نیروهای آمریکایی در کاراکاس و انتقال او به ایالات متحده برای محاکمه. این نقطه عطف، هم آرایش نیروهای داخلی را تغییر داد و هم موازنه‌ی بازیگران خارجی را به‌طور مستقیم وارد میدان کرد.

بحران اقتصادی - سیاسی

در دوران ریاست‌جمهوری مادورو، اکثریت مردم ونزوئلا زیر فشار تحریم‌های امپریالیسم آمریکا و بحران اقتصادی در چنان وضعیت وخیم معیشتی زندگی می‌کردند که به‌مرستی می‌توان آن را «اقتصاد بقا» نامید. ابرتورم طولانی‌مدت، فرسایش مستمر دستمزدها و سقوط قدرت خرید، کمبودهای دوره‌ای - از غذا و دارو گرفته تا اقامت بهداشتی و حتی بنزین - و فروپاشی تدریجی خدمات عمومی، زندگی روزمره را به زنجیره‌ای پایان‌ناپذیر از صف‌ها، کمبودها و رامحل‌های غیررسمی بدل کرده بود. پیامد اجتماعی این وضعیت، گسترش اقتصاد غیررسمی، اتکا به حواله‌های ارزی مهاجران و شکل‌گیری موجی عظیم از مهاجرت بود؛ جامعه‌ای که بخش قابل توجهی از آن «زیستن» را با «زنده‌ماندن» جایگزین کرده بود.

این فروپاشی معیشتی با بحرانی سیاسی همراه بود. انتخابات از مفهوم رقابتی خود خارج شد و به یک انتخابات مهندسی شده، بدل گردید. نهادهای دموکراتیک یکی پس از دیگری تضعیف شدند، دستگاه قضایی و نهادهای برگزارکننده انتخابات عملاً زیر نفوذ مستقیم دولت قرار گرفتند و فضای عمومی به‌شدت امنیتی شد. همزمان، دولت مادورو به‌طور سیستماتیک اتحادیه‌ها و تشکلهای مستقل کارگری را مهار و سرکوب کرد؛ رهبران کارگری بازداشت شدند، اعتصاب‌ها غیرقانونی اعلام شد و نسخه‌های دولتی و دست‌ساز از اتحادیه‌ها جایگزین تشکلهای مستقل گردید. بدین ترتیب حتی همان پایگاه اجتماعی که پروژه بولیواری* بر آن تکیه داشت نیز از امکان سازمان‌یابی مستقل محروم شد. انتخابات همچنان برگزار می‌شد، اما قواعد بازی از اساس نابرابر بود: رد صلاحیت و بازداشت نامزدهای منتقد، محدودسازی احزاب مستقل و انحصار رسانه‌ای، هرگونه رقابت واقعی را از میان برده بود. در چنین شرایطی، «انتخابات» دیگر نه سازوکاری برای جابه‌جایی قدرت یا حتی تشکیل کابینه‌ای جدید، بلکه ابزاری برای بازتولید سلطه همان بلوک حاکم بود.

پیامد این روند، گسترش شکاف میان دولت و جامعه بود و رشد ناراضی‌های اجتماعی. جامعه‌ای که می‌دید صندوق رأی توان تغییر ندارد، به‌تدریج از سیاست رسمی فاصله گرفت و بی‌اعتمادی به کل ساختار قدرت به وضعیت مسلط بدل شد.

در چنین زمینه‌ای، اعتراض‌ها پیش از ربودن مادورو عمده‌تاً ماهیتی معیشتی، پراکنده و کوتاه‌مدت داشتند و با فشار امنیتی مهار می‌شدند. پس از آن نیز، برخلاف انتظار برخی ناظران،

جنبش میلیونی سراسری شکل نگرفت. اعتراضات کنونی بیشتر نمادین و محدود و از سوی خانواده‌های زندانیان سیاسی، فعالان حقوق بشر بروز پیدا می‌کنند. وضعیتی که نمی‌توان آن را صرفاً به شوک سیاسی تقلیل داد؛ سکوت کنونی حاصل فرسودگی اجتماعی، تجربه شکست‌های گذشته، هزینه بالای کنش خیابانی، انسداد سازمان‌یابی و چندپارگی میدان سیاست است.

از این رو، سکوت امروز نه الزاماً نشانه ثبات، بلکه بیانگر نوعی تعلیق سیاسی است: نه رضایت واقعی وجود دارد و نه توان بسیج پایدار. این سکوت می‌تواند آرامش پیش از توفان باشد اگر شکاف در بلوک قدرت عمیق‌تر شود یا بحران معیشت تشدید گردد؛ و در عین حال می‌تواند به «وضعیت عادی جدید» بدل شود، به‌ویژه اگر سازمان‌یابی اجتماعی و افق سیاسی همچنان غایب بماند.

ارتش و بلوک قدرت در ونزوئلا

درک وضعیت سیاسی ونزوئلا بدون فهم جایگاه ارتش اساساً ناممکن است. ارتش در این کشور صرفاً یک نیروی دفاعی یا نهادی «ملی» و بی‌طرف نیست، بلکه در سال‌های گذشته به بخشی جدایی‌ناپذیر از بلوک قدرت سیاسی - اقتصادی تبدیل شده است. از زمان هوگو چاوز - که خود افسر ارتش بود - نیروهای مسلح به‌طور سیستماتیک به درون ساختار دولت تزریق شدند. این روند در دوران مادورو تعمیق یافت و به شکل‌گیری نوعی نظامی‌سازی دولت و اقتصادی‌سازی ارتش انجامید.

فرماندهان نظامی به وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها و شرکت‌های دولتی گمارده شدند و کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد - از صنعت نفت و بنادر گرفته تا گمرک‌ها، مرزها و شبکه‌های توزیع کالا - عملاً به دست ارتش افتاد. در این چارچوب، ارتش از یک ابزار صرف سرکوب به سهامدار نظم سیاسی - اقتصادی بدل شد. فرماندهان ارشد نه فقط حافظ وضع موجود، بلکه ذی‌نفع مستقیم بقای آن‌اند. آنان مدیر شرکت‌های دولتی‌اند، در شبکه‌های رانت و تجارت خارجی سهم دارند و به منابع کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. به همین دلیل، حمایت ارتش از مادورو نه از سر وفاداری ایدئولوژیک به پروژه بولیواری، بلکه مبتنی بر منافع طبقاتی بود؛ زیرا بقای رژیم به معنای بقای موقعیت اقتصادی و سیاسی این بورژوازی دولتی - نظامی، بود.

اما این بلوک قدرت یکدست نیست. در پایین‌ترین سطوح ارتش، همان شکاف‌های طبقاتی جامعه بازتولید شده است: سربازان و افسران جزء درگیر فقر، تورم و فروپاشی معیشت‌اند، در حالی که فرماندهان ارشد در شبکه‌های رانت و ثروت غوطه‌ورند. این شکاف طبقاتی درون ارتش، پایه‌های وفاداری را به‌شدت فرسوده کرده است. فرار نیروها، ناراضی‌های بدنه و بازداشت افسران ناراضی نشانه‌هایی از ترک برداشتن انسجام این بلوک است.

در سوم ژانویه ۲۰۲۴ ایالات متحده اعلام کرد در چارچوب یک عملیات نظامی، نیکلاس مادورو را در کاراکاس بازداشت کرده و به خاک آمریکا منتقل نموده است. اندکی بعد، دیوان عالی ونزوئلا دلسی رودریگز، معاون رئیس‌جمهور، را به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت منصوب کرد. این تصمیم در داخل کشور تلاشی برای جلوگیری از خلأ قدرت تلقی شد، اما در سطح بین‌المللی با تردیدهای جدی درباره استقلال سیاسی دولت جدید همراه بود.

ارتش نیز در این میان سکوت کرد؛ سکوتی که نه نشانه فروپاشی، بلکه جابه‌جایی وفاداری طبقاتی است. بخشی از فرماندهان به این نتیجه رسیدند که هزینه دفاع از مادورو بیش از منافع آن است. بنابراین، وفاداری نه به فرد، بلکه به ساختار قدرت منتقل شد؛ چنان‌که بود.

در همین فاصله، روایت‌ها درباره «دولت پس از مادورو» متناقض است. دولت موقت می‌کوشد کنترل را تثبیت کند و آمریکا آشکارا سیگنال می‌فرستد که قصد دارد در مهندسی نظم جدید نقش مستقیم داشته باشد. به این ترتیب مرز میان «تحول داخلی» و «مداخله خارجی» عملاً محو شده است.

نفت و منافع آمریکا

اگر دیپلماسی زبان بحران ونزوئلا باشد، نفت ماده‌ی آن است. همزمان با تحولات سیاسی، دولت آمریکا از برنامه‌هایی برای احیای صنعت نفت ونزوئلا با سرمایه‌گذاری‌های کلان سخن گفت و شرکت‌های بزرگ انرژی را به مشارکت در بازسازی زیرساخت‌های نفتی این کشور تشویق کرد. اما همین‌جا شکاف واقعی نمایان می‌شود: حتی در میان بازیگران صنعت نفت نیز تردید جدی وجود دارد، زیرا صنعت نفت ونزوئلا سال‌هاست از فرسودگی زیرساختی، فساد ساختاری، بی‌ثباتی حقوقی و کمبود سرمایه رنج می‌برد و بدون تغییرات بنیادی در چارچوب قانونی و مدیریتی، ظرفیت جذب سرمایه پایدار را ندارد. با این حال، این تردیدها مانع از تلاش سرمایه غربی برای بازگشت به میدان نفتی ونزوئلا نشده است. کنترل مسیر فروش نفت، توقیف یا محدودسازی شبکه‌های صادراتی و تلاش برای مدیریت جریان نفت در بازار جهانی نشان می‌دهد که نفت صرفاً منبع درآمد نیست، بلکه اهرم اعمال قدرت ژئوپلیتیک است؛ هم برای شکل دادن به توازن داخلی از طریق بازتوزیع رانت و هم برای ارسال پیام به بازار جهانی و بازیگران رقیب. به بیان دیگر، نفت ابزار مهندسی سیاسی است، نه فقط کالایی اقتصادی.

در این چارچوب، برای فهم اهداف واقعی آمریکا باید از روایت رسمی «مبارزه با قاچاق مواد مخدر» عبور کرد و به شبکه منافع عینی در درون ساختار قدرت ایالات متحده نگریست. مداخله در ونزوئلا نه تصمیمی فردی و ناگهانی، بلکه حاصل همپوشانی منافع چند بلوک قدرتمند در واشنگتن است. در مرکز این منافع، سرمایه نفتی و شرکت‌های بزرگ انرژی قرار دارند.

ونزوئلا در آستانه‌ی بازآرایی بزرگ

ونزوئلا بزرگترین ذخایر اثبات‌شده نفت جهان را در اختیار دارد و بازگشایی کامل این میدان عظیم به روی سرمایه غربی، سودی چندده میلیارد دلاری به همراه خواهد داشت. ملی‌سازی‌های دوران چاوز و کنترل دولتی بر شرکت نفتی PDVSA آنان را از این میدان کنار زده بود. تغییر رژیم در کاراکاس به معنای خصوصی‌سازی صنعت نفت، لغو محدودیت‌های سرمایه خارجی و بازویسی قوانین انرژی است؛ دقیقاً همان چیزی که این شرکت‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری انتظارش را می‌کشند.

در کنار سرمایه نفتی، لابی انرژی و مجتمع نظامی - صنعتی نیز نقش تعیین‌کننده دارند. پنتاگون و صنایع تسلیحاتی از هر بحرانی که به افزایش حضور نظامی آمریکا در آمریکای لاتین بیانجامد سود می‌برند. ونزوئلا بهانه‌ای مناسب برای گسترش پایگاه‌های نظامی، فروش تسلیحات به متحدان منطقه‌ای و تقویت نفوذ امنیتی واشنگتن فراهم کرده است. به این معنا، بحران ونزوئلا برای صنایع نظامی نه فقط یک مسئله سیاسی، بلکه یک فرصت اقتصادی است.

عامل سوم، دستگاه امنیتی و اطلاعاتی آمریکا است. ونزوئلا سال‌ها در اسناد امنیت ملی آمریکا به‌عنوان یک «تهدید ژئوپلیتیک» معرفی شده است؛ نه به دلیل قدرت نظامی، بلکه به خاطر پیوندهای راهبردی با چین، روسیه و ایران. لذا خلع مالدورو در این چارچوب بخشی از استراتژی مهار نفوذ رقابتی جهانی آمریکا در نیمکره غربی است. هدف فقط تغییر یک دولت نیست، بلکه ارسال پیام روشن به پکن و مسکو است: آمریکای لاتین همچنان حوزه نفوذ ایالات متحده محسوب می‌شود.

در سطح سیاست داخلی نیز، محاسبات انتخاباتی نقش مهمی دارد. ایالت فلوریدا و جامعه مهاجران ضدچاوز - شامل بخشی از کوبایی‌ها و ونزوئلایی‌های راست‌گرا - پایگاه مهم رأی برای جمهوری‌خواهان‌اند. اتخاذ سیاست تهاجمی علیه کاراکاس به ترامپ و هم‌جزبی‌هایش امکان می‌دهد خود را مدافع آن‌ها معرفی کنند و گفتمان جنگ سرد را در سیاست داخلی آمریکا بازتولید نمایند. بنابراین مداخله در ونزوئلا هم مصرف خارجی دارد و هم کارکرد انتخاباتی در داخل آمریکا.

در سطح کلان‌تر، هدف اصلی آمریکا بازسازی هژمونی منطقه‌ای است. آمریکای لاتین از منظر تاریخی «حیط خلوت» ایالات متحده بوده و ظهور دولت‌هایی که از این مدار خارج شده‌اند، این موقعیت را به چالش کشیده است. ونزوئلا نماد این سرپیچی بود. ربودن مالدورو پیامی صریح به کل منطقه ارسال می‌کند: خروج از مدار سیاست‌های آمریکا هزینه دارد.

در نهایت، مداخله آمریکا را باید تلاقی منافع سرمایه نفتی، ماشین نظامی و استراتژی ژئوپلیتیک دانست. آنچه در کاراکاس رخ داد، نه یک پرونده قضایی و نه صرفاً اقدامی امنیتی، بلکه حرکتی حساب‌شده برای بازتعریف موازنه قدرت در آمریکای لاتین و مهار نفوذ چین و روسیه است. ونزوئلا در این میان به میدان

آزمایش بازگشت سیاست مداخله‌گرانه آمریکا در قرن بیست‌ویکم بدل شده است؛ جایی که نفت، قدرت نظامی و سیاست داخلی آمریکا در یک نقطه به هم می‌رسند.

سخن پایانی

آنچه در ونزوئلا رخ داد را باید نه یک استثنا، بلکه آغاز فاز تازه‌ای از بازگشت عریان امپریالیسم آمریکا به آمریکای لاتین دانست. اگر این الگو تثبیت شود، منطقه وارد دوره‌ای خواهد شد که در آن آمریکا بی‌پرده‌تر از گذشته دولت‌های ناهمسو را هدف می‌گیرد؛ همان‌گونه که ترامپ در هفته‌های اخیر با تهدید علنی کشورهایی چون مکزیک، کوبا و کلمبیا نشان داد این سیاست محدود به ونزوئلا نخواهد ماند. ابزارها الزاماً تانک و سرباز نیستند؛ تحریم اقتصادی، پرونده‌سازی حقوقی، مهندسی سیاسی، جنگ رسانه‌ای و فشار دیپلماتیک امروز همان کارکرد کودتاهای کلاسیک دیروز را دارند. ونزوئلا در این معنا به یک «مدل عملیاتی» تبدیل شده است: الگویی برای هشدار دادن به همه دولت‌هایی که بخواهند از مدار سرمایه‌داری آمریکایی خارج شوند و هزینه‌ی این سرپیچی را به رخ منطقه می‌کشند.

در این چارچوب، مکزیک به کشوری نیمه‌مستعمره بدل می‌شود که حاشیه‌مانورش هر روز تنگ‌تر خواهد شد. مهاجرت، تجارت و وابستگی اقتصادی ابزارهای فشار دائمی واشنگتن هستند. هر تلاش مکزیک برای سیاست خارجی مستقل، هر نزدیکی به چین یا روسیه، بلافاصله با تهدید اقتصادی و امنیتی پاسخ داده خواهد شد.

برای کوبا، تجربه ونزوئلا معنایی روشن دارد: محاصره باید تشدید شود. آمریکا راهبرد فرسایش اقتصادی را عمیق‌تر خواهد کرد؛ تحریم‌های شدیدتر، تحریک اپوزیسیون تبعیدی و فشار بین‌المللی برای شکستن آخرین سنگرهای مقاومت تاریخی هاوانا.

در مقابل، کلمبیا هرچه بیشتر به بازوی اجرایی امپریالیسم بدل می‌شود. تهدیدهای ترامپ نه نشانه اختلاف، بلکه ابزار انضباط متحد تابع است: یا همسویی کامل، یا تنبیه. در همین منطق، پایگاه‌های نظامی و همکاری‌های اطلاعاتی گسترش می‌یابد و کلمبیا عملاً نقش «ژاندارم منطقه» را ایفا می‌کند؛ ابزاری برای مهار دولت‌های چپ و اجرای سیاست‌های آمریکا با پرچم محلی و بدون هزینه مستقیم برای آمریکا. در سطح منطقه‌ای، دولت‌هایی مانند بولیوی، نیکاراگوئه، شیلی و حتی برزیل زیر فشار

فزاینده خواهند رفت. هر ملی‌سازی، هر قرارداد با چین، هر تلاش برای سیاست مستقل فوراً با تحریم، جنگ رسانه‌ای و بی‌ثبات‌سازی پاسخ داده می‌شود. پیام روشن است: در آمریکای لاتین حق انتخاب واقعی وجود ندارد؛ یا در مدار ایالات متحده می‌مانی، یا هزینه می‌دهی.

از منظر تاریخی - ماتریالیستی، جهان امروز وارد مرحله‌ی کامل چندقطبی امپریالیستی شده است: آمریکا برای حفظ هژمونی رو به افول خود مداخله می‌کند، چین با سرمایه‌گذاری و بدهی شبکه‌های نفوذ می‌سازد و روسیه با ابزار امنیتی و نظامی جای پیش را تثبیت می‌کند. این رقابت نه از سر همبستگی با ملت‌ها، بلکه بر سر کنترل نفت، بازارها، مسیرهای راهبردی و بازتوزیع حوزه‌های نفوذ است. اتحادیه اروپا نیز نه از سر وفاداری به اصول، بلکه در هراس از بی‌ثباتی اقتصادی و شوک‌های بازار، موضعی محافظه‌کارانه و دوپهلو اتخاذ می‌کند.

در چنین نظامی، نه تنها ونزوئلا، بلکه سراسر آمریکای لاتین به میدان جنگ نیابتی بلوک‌های امپریالیستی بدل شده‌اند؛ جایی که سرنوشت ملت‌ها نه به دست خود آنان، بلکه در اتاق‌های هیئت‌مدیره شرکت‌های نفتی و پشت میزهای معامله دیپلمات‌ها رقم می‌خورد. در این معادله، کارگران، زحمتکشان و فرودستان فقط تلفات جانبی‌اند؛ قربانیان ساختاری که در آن سرمایه فرمان می‌دهد و ارتش از این فرمان‌ها پاسداری می‌کند. تا زمانی که این نظم شکسته نشود، آینده چیزی جز بازتولید همان فاجعه با نام‌ها و چهره‌های تازه نخواهد بود.

پانویس:

پروژه بولیواری: از منظر مارکسیستی، «پروژه بولیواری» یا «انقلاب بولیواری» نه یک گسست از مناسبات سرمایه‌داری، بلکه تلاشی برای بازسازمان‌دهی سرمایه‌داری در قالب دولتی - رانتی بود. این پروژه که از ۱۹۹۹ با هوگو چاوز آغاز شد و با مالدورو ادامه یافت، با شعار «عدالت اجتماعی» و «ضدامپریالیسم» توانست بخشی از طبقات فرودست را بسیج کند، اما به‌جای برهم‌زدن مناسبات تولید، صرفاً شکل مدیریت رانت نفتی را تغییر داد. در عمل، دولت به ابزار توزیع رانت بدل شد و یک بورژوازی دولتی - نظامی از دل ساختار قدرت بیرون آمد که ارتش و بوروکراسی ستون‌های اصلی آن بودند. در این معنا، پروژه بولیواری نمونه‌ای از سرمایه‌داری دولتی است، نه گذار به سوسیالیسم. این الگو بخشی از موج دولت‌های چپ آمریکای لاتین («موج صورتی») در بولیوی، اکوادور و نیکاراگوئه نیز بود، اما نسخه ونزوئلایی رادیکال‌تر و نظامی‌شدتر شد و بیش از همه به تمرکز قدرت و شکل‌گیری یک بلوک طبقاتی جدید در درون دولت انجامید.

**زنده باد
استقلال طبقاتی کارگران**

وظیفه مهم تشکلهای مستقل در لحظه کنونی

تشکلهای فوق صورت می‌گیرد، اما هم فراوانی آنها و سرعت عملشان چشمگیر بود و هم مواضع روشنی که در بیانیه‌ها از سوی این تشکلهای در برخی موارد صورت گرفت. نشانه‌هایی امیدوار کننده که بازگوکننده اهمیت و نقش این تشکلهای به عنوان بخش متشکل و سازمان‌یافته‌ی جنبش انقلابی مردم ایران، در گسترش و پیشبرد مبارزه برای سرنوشت جمهوری اسلامی و تحقق خواست‌های توده‌های کارگر و زحمتکش جامعه برای کار، نان، آزادی در حکومتی شورایی است.

نکته عمومی تمامی این بیانیه‌ها، علتیابی اعتراض و خشم توده‌های جان به لب رسیده است. برای نمونه در بیانیه "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران" در این رابطه آمده است: "آنچه امروز در خیابان‌ها، میادین و محلات ایران جریان دارد، فریاد خشم و رنج مردمی است که استخوان‌هایشان سال‌ها زیر بار فقر، تبعیض، تحقیر، بی‌عدالتی و بی‌پاسخ ماندن مطالباتشان خرد شده است".

جمعی از زنان فعال داخل کشور - تهران و کرج در بیانیه خود نوشتند: "آنچه امروز در این دوره از اعتراضات مردمی می‌بینیم، واکنشی صرفاً معیشتی نیست؛ این خیزش، پاسخ به نظامی است که همزمان سرمایه‌سالار، پدرسالار و سرکوبگر است".

دیگر نقطه مشترک بیانیه‌ها این بود که جمهوری اسلامی نمی‌تواند با سرکوب بحران را پشت سر بگذارد، همان‌طور که از سال ۹۶ تاکنون شاهد آن بودیم. راه حل در سرنوشت جمهوری اسلامی و دگرگونی نظم حاکم است.

در بیانیه "شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران" می‌خوانیم: "پاسخ این حق، نه باتوم است و نه گلوله، نه زندان و نه سرکوب. حکمرانی که زبان مردم را نمی‌شنود، دیر یا زود با فریادی بلندتر مواجه خواهد شد. خشونت علیه مردم، بحران را حل نمی‌کند، آن را عمیق‌تر، گسترده‌تر و غیرقابل‌کنترل‌تر می‌کند".

۵۵۵ معلم نیز با صدور بیانیه‌ای نوشتند: "ریشه همه مشکلات، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی و مبانی آن است و بدون تغییر بنیادین آن و بنانهادن نظامی عقلانی، سکولار، توسعه‌گرا و دموکراتیک نه تنها امکان حل و برطرف شدن این مشکلات نیست بلکه هر روز بر دامنه و عمق مشکلات افزوده خواهد شد".

در بیانیه مشترک سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، کارگران بازنشسته خوزستان و گروه اتحاد بازنشستگان در این رابطه می‌خوانیم: "جمهوری اسلامی نه می‌خواهد و نه می‌تواند بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را کاهش دهد. زیرا از یک سو حیات و بقای این نظام مبتنی بر استثمار و ستم سرمایه‌داری است و از سوی دیگر سیاست‌های حاکم و عملکرد رژیم عواملی هستند که در تشدید و گسترش بحران‌ها بسیار مؤثرند. افزون بر آن هر تلاشی برای تغییر و تحول مثبت در جامعه می‌تواند لوزه بر بنیان حاکمیت

بیاندازد و آن را با مخاطره جدی روبرو سازد. از این رو جمهوری اسلامی با هرگونه خواست اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران و توده‌های زحمتکش به شدت مخالفت می‌ورزد و هر تلاش و مبارزه برای ابتدایی‌ترین خواسته‌ها را با سرکوب و کشتار پاسخ می‌گوید".

عموم تشکلهای همراه با بیان این‌که لازمه حل بحران گذر از جمهوری اسلامی است، دست رد بر هرگونه تلاش برای رهبر تراشی و نادیده گرفتن اراده و خواست مردم زدند.

"سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه" در بیانیه خود در این رابطه نوشت: "راه‌هایی کارگران و زحمتکش‌ان نه از مسیر رهبر تراشی از بالای سر مردم، نه با تکیه بر قدرت‌های خارجی و نه از طریق جناح‌های درون حاکمیت، بلکه از مسیر اتحاد، همبستگی و ایجاد تشکیلات مستقل در محیط‌های کار و زندگی و در سطح سراسری می‌گذرد. ما نباید اجازه دهیم بار دیگر قربانی بازی‌های قدرت و منافع طبقات حاکم شویم. سندیکا همچنین هرگونه تبلیغ، توجیه یا حمایت از دخالت نظامی دولت‌های خارجی، از جمله آمریکا و اسرائیل، را قویاً محکوم می‌کند... تجربه‌های گذشته نشان داده‌اند که دولت‌های سلطه‌گر غربی، کوچکترین ارزشی برای آزادی، معیشت و حقوق مردم ایران قائل نیستند".

"شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران" نیز در بیانیه خود نوشت: "هر تلاشی برای منحرف‌کردن، مهندسی‌کردن یا مصادره‌ی این اعتراضات، خیانت به مردم و ضربه به امکان‌هایی است. تجربه‌های تلخ گذشته نشان داده‌اند که هر جا مردم حذف شده‌اند، آزادی و عدالت قربانی شده است".

فعالان دانشجویی دانشگاه‌های تهران، بهشتی، علامه، علم و صنعت و تربیت‌مدرس در بیانیه‌ای مشترک نوشتند: "دانشگاه بار دیگر خاطرنشان کرد که در برابر استبداد ایستاده و در تاریک‌ترین بزنگاه‌های تاریخ، چه در پهلوی و چه در ولایت اسلامی، از آزمون آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی سربلند بیرون آمده است. دانشجو فرزند همین تاریخ است. طبیعی است که شعارهایی چون "نه پهلوی، نه رهبری؛ آزادی و برابری" از دل دانشگاه برخیزد. مشت‌های گره شده‌ای که فریاد می‌زنند "مرگ بر دیکتاتوری"، خطاب‌شان هر شکلی از اقتدارگرایی و دیکتاتورمنشی موجود و ناموجود است".

در بیانیه جمعی از زنان داخل کشور می‌خوانیم:

"اعتراضات و اعتصابات‌های جاری، اگر بخواهند به نیرویی دگرگون‌ساز بدل شوند، باید از دو جبهه عبور کنند: سرکوب عریان جمهوری اسلامی و تحریف نرم رسانه‌های سلطنت‌طلب؛ رسانه‌هایی که با ژست بی‌طرفی تلاش دارند اعتراضات را از محتوای رادیکال و طبقاتی‌اش تهی کنند".

شش تشکل زنان کردستان (سنندج، سقز و مریوان) نیز بر این مورد تأکید کرده و نوشتند: "سلطنت‌طلبی خود خطری جدی برای همبستگی اجتماعی و مبارزات مردم تحت ستم ایران است. این جریان، خود را به‌عنوان آلترناتیو معرفی می‌کند، اما در واقع به بازتولید همان مناسبات سرکوب، تبعیض و حذف ادامه می‌دهد. ما قاطعانه اعلام می‌کنیم که نه جمهوری اسلامی و نه سلطنت در هر قالب و چهره‌ای که خود را تحمیل کنند، هیچ کدام نماینده‌ی راهی مردم ایران، به‌ویژه زنان نیستند. جنبش امروز در ایران، جنبش بازگشت به گذشته نیست؛ بلکه جنبش عبور از تمام اشکال استبداد است".

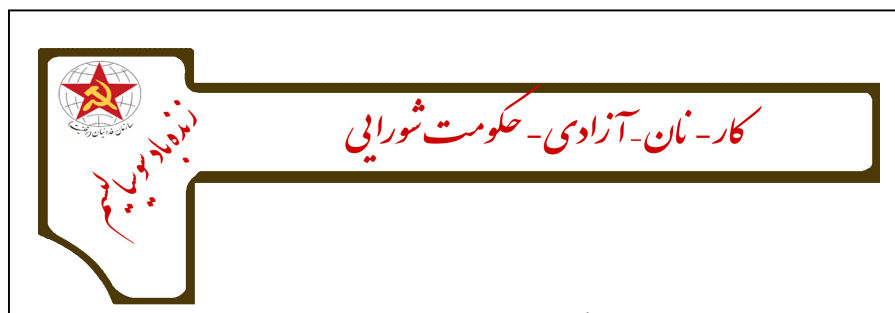
کانون نویسندگان ایران در بیانیه خود می‌نویسد: "تحقق آزادی در گرو اراده‌ی مردم‌نست که از ریشه‌ی رنج‌های خود آگاه‌اند، گرد این آگاهی به هم پیوسته‌اند و با حفظ استقلال از استثمارگران داخلی و خارجی به ستیز با وضع موجود برخاسته‌اند؛ مردمی که نه معطل تکرار گذشته‌های موهوم و منادیان‌اش می‌مانند و نه در انتظار مصلحان جعلی‌اند، بلکه خود دست به‌کار دگرگون کردن اکنون و ساختن آینده می‌شوند".

تأکید بر ضرورت اعتصاب سراسری، اتحاد کارگران و دیگر زحمتکش‌ان، مشارکت عمومی و حمایت عملی از اعتراضات یکی دیگر از پیام‌های بیانیه‌ها بود. "انجمن صنفی فرهنگیان شاغل و بازنشسته کرمانشاه" در بیانیه خود در این رابطه نوشتند: "در پاسخ به این فقر و فلاکت روزافزون تنها گزینه‌ای که برای برون رفت از وضعیت اسفبار کنونی در مقابل مردم قرار دارد، اعتراضات و اعتصابات سراسری علیه شرایط سخت و غیر قابل تحملی است که زندگی اکثریت جامعه را به ورطه‌ی تباہی و مرگ کشانده است".

۵۵۵ معلم نیز نوشتند: "ما معلمان، به‌عنوان یکی از گسترده‌ترین و اثرگذارترین گروه‌های اجتماعی، در قبال جامعه و آینده فرزندان این سرزمین مسئولیتی مضاعف از سایر اقشار داریم و اگر در این شرایط سکوت کنیم و حامی و همراه مردم نباشیم فردا در برابر تاریخ، دانش‌آموزان‌مان و وجدان جمعی جامعه، پاسخی برای این سکوت نخواهیم داشت".

۱۰۵ معلم خوزستانی در بیانیه خود آوردند:

در صفحه ۸





با گسترش مبارزات خیابانی، ماشین سرکوب رژیم را متوقف سازیم

کارگران! زنان! جوانان! زحمتکشان! مردم ستمدیده ایران!

جنبش مبارزاتی توده‌های مردم ایران روزهای سرنوشت‌سازی را می‌گذراند. عبور از این لحظه‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز بدون گسترش مبارزات خیابانی و روی آوری کارگران به اعتصابات سراسری ممکن نیست. پس بپای خیزیم، به خیابان‌ها بریزیم. به موج جدید اعتراضات توده‌ای بپیوندیم. با حضور هرچه بیشتر در خیابان‌ها، سرعت ماشین سرکوب و کشتار رژیم را کند سازیم. با اعتصابات سراسری، پیروزی را برای خود و توده‌های ستمدیده ایران به ارمغان آوریم. چرا که تنها با حضور مقتدرانه همه ما - احاد مختلف جامعه - در مبارزات خیابانی و اعتصابات سراسری است که می‌توانیم جمهوری اسلامی را از سرکوب و کشتار بیشتر جوانان و مردم معترض باز داریم و جنبش انقلابی را به سر منزل پیروزی رهنمون سازیم.

پس بیاییم دست در دست هم، مبارزات خیابانی را گسترش دهیم. اعتصابات کارگری را سازماندهی کنیم. رژیم را به عقب برانیم و اجازه ندهیم بار دیگر مبارزات دلاورانه توده‌های مردم ایران توسط آدمکشان جمهوری اسلامی به خاک و خون کشیده شود. پوشیده نیست، موج نوین مبارزات توده‌ای که اکنون سراسر کشور را فرا گرفته است، برای اینکه به پیروزی برسد؛ به همت و یاری همه ما مردم ستمدیده ایران - از کارگران و زنان گرفته تا جوانان و دانشجویان، از معلمان و بازنشستگان گرفته تا نویسندگان و هنرمندان، از روزنامه نگاران و خبرنگاران گرفته تا وکلا و دیگر گروه‌های اجتماعی نیازمند است. اجازه ندهیم گروه‌های فاشیست و نفوذی جمهوری اسلامی با شعارهای انحرافی در میان اجتماعات ما نفوذ کنند و جنبش مبارزاتی توده‌های مردم ایران را بار دیگر به انشقاق و شکست بکشانند.

کارگران! زنان! جوانان! زحمتکشان! مردم ستمدیده ایران!

اکنون ده روز است که صدای اعتراض و خشم انفجاری توده‌های مردم ایران از هر سو شنیده می‌شود. با گذشت هر روز شهرهای بیشتری با شعار «مرگ بر خامنه‌ای» و «زنده باد آزادی» پا به میدان مبارزه علیه ستمگران حاکم بر ایران گذاشته‌اند. در این ده روز، بیش از همه جوانان آزادی‌خواه و مبارز ایران در نبردی رودرو با سرکوبگران ارتجاع اسلامی از خود مایه گذاشته‌اند. آنان با دلاوری‌ها و از خودگذشتگی‌های کم نظیری در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت و ایستادگی کرده‌اند. در موارد بسیاری با دست خالی و پرتاب سنگ و کلوخ و چوب، مزدوران آمگش رژیم را فراری داده‌اند. نیروهای سرکوبگر رژیم اما در پی ناتوانی از مقابله با موج فزاینده اعتراضات خیابانی، مثل همیشه به سرکوب و کشتار بی رحمانه مردم بی دفاع - بویژه جوانان مبارز - روی آورده‌اند. مردم معترض را به رگبار بسته‌اند. همانند سربازان فاشیست اسرائیل به بیمارستان‌ها یورش برده‌اند. به روی مبارزان زخمی‌خوابیده در بیمارستان اسلحه کشیده‌اند. نوجوانان هفده ساله را به کام مرگ فرستاده‌اند. در طی ده روز گذشته، حدود ۳۰ نفر از جوانان مبارز با شلیک گلوله مزدوران جمهوری اسلامی کشته شده‌اند، ده‌ها و شاید صدها نفر زخمی و بیش از هزار نفر دستگیر شده‌اند؛ با اینهمه هر روز شهرهای بیشتری به مبارزه بر می‌خیزند. لایه‌های بیشتری از مردم ستمدیده‌ای که زیر آوار فقر و گرانی و نداری و تورم قامت شکسته‌اند، به مبارزه روی آورده‌اند. تا جاییکه امروز - سه شنبه ۱۶ دیماه - مبارزات توده‌های زحمتکش ایران گستره وسیعتری یافته است. مردم شیراز و مشهد و همدان و شهرهای دیگری از سراسر ایران با شعار «مرگ بر خامنه‌ای»، «نترسید نترسید، ما همه با هم هستیم» و «ایرانی می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد» حضور پر رنگ مبارزاتی خود را در خیابان‌های شهر به نمایش گذاشته‌اند. دانشجویان تعدادی از دانشگاه‌ها امتحانات فصلی خود را تحریم کرده‌اند. مناطق مختلف تهران امروز - سه شنبه - در گستره‌ای وسیعتر از قبل به مقابله با جمهوری اسلامی برخاسته‌اند. مردم مبارز و معترض ملکشاهی ایلام به رغم کشتاری که نیروهای فاشیست جمهوری اسلامی روز شنبه در این شهر به راه انداختند، امروز سه شنبه، با مبارزات خود مزدوران جمهوری اسلامی را فراری دادند. در همراهی و همدلی با مردم ملکشاهی، مردم آبدانان ایلام نیز با جمعیتی وسیع به اعتراضات خیابانی روی آورده‌اند. مزدوران رژیم اما پس از حمله به بیمارستان ملکشاهی ایلام، امروز در اطراف بیمارستان سینای تهران نیز به سوی مردم معترض گاز اشک‌آور شلیک کردند. اعتراضات اما همچنان رو به گسترش است.

کارگران مبارز، پیشگامان جنبش کارگری!

مبارزات توده‌های مردم ایران روزهای سرنوشت‌سازی را می‌گذراند. در همراهی و همدلی با مبارزات جاری مردم، چرخ تولید را متوقف کنید. در کارخانه‌ها و مؤسسات خدماتی به اعتصاب روی آورید. روی آوری طبقه کارگر به اعتصابات سراسری، نه تنها قوت قلبی برای گسترش مبارزات مردم ستمدیده است، نه تنها دست سرکوبگران جمهوری اسلامی را در تشدید کشتار و سرکوب توده‌های مردم معترض و بپاخاسته می‌بندد، بلکه مهتر از همه ضامن پیروزی مبارزات توده‌های مردم ایران است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سازمان فدائیان (اقلیت)

۱۶ دیماه ۱۴۰۴

کار، نان، آزادی - حکومت شورایی

وظیفه مهم تشکل‌های مستقل در لحظه کنونی

"سکوت در این بزنگاه خیانت به مسئولیت تاریخی ماست. نمی‌توانیم در برابر فرسایش امید نسل‌های بعد بی‌تفاوت بمانیم. همکاران فرهنگی سراسر ایران! با همبستگی ملی و با تکیه بر وجدان حرفه‌ای خود به این اعتراضات مردمی بپیوندید. حضور شما نه از سر هیجان که از ژرفای تعهد به آینده این سرزمین برمی‌خیزد. اتحاد ما امواجی فراگیر می‌آفریند. امواجی که دیوارهای سکوت را فرو می‌ریزد و راه تغییر را می‌گشاید. امروز لحظه برخاستن است.

من اگر برخیزم تو اگر برخیزی همه برمی‌خیزند من اگر بنشینم تو اگر بنشینی چه کسی برخیزد این صدا صدای یک استان نیست. این فریاد معلمان ایران است."

و بالاخره فعالان دانشجویی دانشگاه‌های تهران، بهشتی، علامه، علم وصنعت و تربیت‌مدرس در بیانیه خود نوشتند: "وقت حرکت است، هنگام عمل است. باید به پا خیزیم و سرنوشتمان را به دست خویش بنویسیم."

آزادی زندانیان سیاسی یکی دیگر از مطالبات مطرح شده در برخی از بیانیه‌ها می‌باشد که به‌ویژه در این شرایط باید تاکید زیادی بر آن داشت.

وظیفه مهم تشکل‌های مستقل در شرایط حساس کنونی

همان‌طور که در بالا آمد، تمامی تشکل‌ها بر ضرورت حمایت و اقدام عملی تاکید کردند. یک اقدام مهم عملی که امروز در برابر ما قرار دارد، و دانشجویان دانشگاه‌ها در جریان جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» به آن عمل کردند، اعتصاب عمومی است. بویژه اعتصاب کارگران از اهمیت بسیار بالایی در شرایط کنونی برخوردار است. نکته مهم دیگر که باز در بیانیه‌ها آمده بود، تلاش جریاناتی مشخص برای رهبریتراشی از بالای سر توده‌هاست. واقعیت این است که در شرایط کنونی طرح یک ائتلافی و تأثیرگذاری و هدایت جنبش انقلابی توده‌ها اهمیت وافری دارد. هم به جهت ممانعت از رهبریتراشی و هم هدایت مبارزات به سمت پیروزی. لازمی این امر نیز وجود مرجعی در داخل ایران است، نه به عنوان رهبری فردی در خارج بلکه به عنوان رهبری جمعی از میان توده‌های کار و زحمت. این وظیفه امروز برعهده همین تشکل‌های مستقل موجود متناسب با ظرفیت‌هایی است که دارا می‌باشند. این تشکل‌ها عموماً از انسان‌هایی تشکیل شده که هزینه‌های زیادی تا به امروز پرداخته‌اند. از زندان و شکنجه تا از دست دادن کار و منبع درآمد. این تشکل‌ها که خانواده‌های دادخواه نیز جزء بسیار مهمی از آن‌ها هستند، با اتحاد و در کنار هم قرار گرفتن، حضور عملی و فعال همراه با صدور بیانیه‌های که بتواند مسیر راه را به توده‌ها بازنمایاند، می‌توانند به یک رهبری جمعی که ضرورت قطعی این دوران است، تبدیل گردند.

معادن؛ جایی که مرگ عادی شده است

مقاومتی» که قرار است راه برون‌رفت از رکود و تحریم باشد، بخش معادن را به یکی از محورهای اصلی «توسعه» تبدیل کرده است. طبق اهداف افق ۱۴۰۴ قرار است تولید مواد معدنی چندین برابر شود. اما این «توسعه» با حذف دفتر نظارت بر معادن در وزارت صمت، حذف صلاحیت ایمنی پیمانکاران، واگذاری بی‌ضابطه پروژه‌ها و ورود نهادهای قدرتمند اقتصادی و نظامی به بخش معادن همراه شده است.

قرارگاه خاتم‌الانبیا با تشکیل هولدینگ صنعت و معادن ده‌ها پروژه معدنی را در ۱۱ استان کشور در دست اجرا دارد. فرمانده وقت این نهاد اعلام کرده که دستگاه‌های حفاری تا عمق سه هزار متر وارد کشور شده‌اند و پروژه‌های بزرگی در حوزه سرب، روی، منگنز و سایر مواد معدنی در حال اجراست. همزمان، بند «صلاحیت ایمنی پیمانکاران» از قانون مناقصات حذف شده و پیمانکاری که هیچ تخصص و تجربه‌ای در حوزه ایمنی معادن ندارد می‌تواند به راحتی برنده پروژه شود.

مرکز پژوهش‌های مجلس در بررسی حادثه معدن طزره اعلام کرده است که فقدان سیستم مانیتورینگ و گازسنجی خودکار، فقدان نظارت بر نقشه‌های تهویه، عدم انجام عملیات گاززدایی پیش از استخراج، ناکارآمدی ساختار بازرسی و حذف دفتر نظارت بر معادن از مهمترین عوامل افزایش حوادث معدنی هستند.

در چنین ساختاری، معادن به نماد روشنی از بی‌عدالتی تبدیل شده است: از یکسو سودهای نجومی برای صاحبان سرمایه، نهادهای قدرتمند و پیمانکاران، و از سوی دیگر جان‌های ارزان کارگران، دستمزدهای ناچیز، قراردادهای ناامن، بیمه‌های ناقص، وعده‌های توخالی و مرگ‌های خاموش. هر حادثه معدنی فقط یک «اتفاق» نیست؛ نتیجه مستقیم سیاست‌هایی است که ایمنی را فدای سود، نظارت را فدای رانت و جان انسان را فدای تولید کرده‌اند. تا زمانی که این ساختار دگرگون نشود، معادن در ایران همچنان جایی خواهد بود که مرگ در آن عادی شده است.

شرایط غیرانسانی و پرخطر باز کرده است. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس با عنوان «بررسی حوادث ناشی از کار و حقوق اجتماعی کارگران معادن با تمرکز بر حادثه معدن طبس» که در فروردین ۱۴۰۴ منتشر شده، نشان می‌دهد در هر معدن به‌طور میانگین سالانه پنج حادثه ناشی از فقدان ایمنی رخ می‌دهد. این گزارش به انفجار معدن زغال‌سنگ معدن جوی طبس در سال ۱۴۰۳ اشاره دارد که جان بیش از ۵۰ کارگر را گرفت و تأکید می‌کند افزایش نرخ حوادث و افزایش چشمگیر تعداد جان‌باختگان زنگ خطری جدی برای بازنگری در سیاست‌های ایمنی و تأمین اجتماعی کارگران معادن است.

در آغاز سال ۱۴۰۴ نیز مرگ ۹ کارگر معدن در دو حادثه جداگانه بار دیگر توجه‌ها را به وضعیت خطرناک معادن ایران جلب کرد. ضعف تجهیزات، روش‌های ابتدایی استخراج، واگذاری معادن به بخش خصوصی بدون رعایت اصول ایمنی، نبود نظارت کافی و سوءاستفاده کارفرمایان باعث افزایش حوادث مرگبار شده است.

طبق آمار رسمی، در پایان سال ۱۳۹۹ تعداد ۵۸۷۲ معدن در کشور فعال بوده‌اند که ۱۲۰ هزار کارگر در آن‌ها مشغول به کار بوده‌اند. ۹۲ درصد معادن در اختیار بخش خصوصی است و ۳ درصد در مالکیت دولتی قرار دارند. بیش از ۱۰ معدن ایران در رتبه جهانی قرار دارند و ذخایر عظیم سنگ آهن، مس، طلا، سرب و روی سودهای کلانی را نصیب صاحبان سرمایه می‌کند. اما در همین معادن، ۸۸ درصد نیروی کار در معادن کوچک و متوسط مشغولند؛ جایی که دستمزدها بسیار پایین‌تر از استاندارد قانون کار است، محیط ناایمن است، راه‌های فرار هنگام حادثه وجود ندارد و امکانات امدادی تقریباً صفر است.

در همین حال، سیاست موسوم به «اقتصاد

«مهمان‌دو به کرمان» است که پس از جان‌باختن هفت کارگر، مجدداً به چرخه استخراج بازگشت؛ گویی جان کارگران هیچ ارزش الزام‌آوری برای اجرای پایدار قوانین ایمنی ندارد.

یکی از کارگران معدن می‌گوید: «پارسال در طبس ۵۰ نفر کشته شدند. مسئولان آمدند و کلی وعده دادند که به حقوق معدن‌کارها اضافه می‌کنیم، اما همه‌اش دروغ بود. حتی قرار بود ضریب حقوق ما را یک و هشت‌دهم کنند، اما هنوز همان یک و شش‌دهم قبلی است. وعده پشت وعده...»

کارگران معدن در ایران ساعات طولانی در شرایط ناامن کار می‌کنند و اغلب دستمزد ناچیزی می‌گیرند. واگذاری معادن به پیمانکاران خصوصی وضع کارگران را از قبل نیز بدتر کرده است. هیچ تضمین شغلی ندارند و امنیت کاری‌شان دائماً در خطر است. عموماً اگر اتفاقی برای کارگر بیفتد، پیمانکار زیر بار مسئولیت نمی‌رود. وضعیت موجود چیزی شبیه برده‌داری است؛ جایی که کارگر فقط نیرویی مصرفی است و هیچ نهادی صدای او را نمی‌شنود.

بی‌عدالتی برای کارگران معدن حتی پس از مرگ نیز ادامه دارد. نمونه روشن آن، پرونده اسماعیل شهریاری است. او حدود ۴۰ سال داشت و ۱۹ سال سابقه کار سخت در معدن. تنها یک سال تا بازنشستگی‌اش باقی مانده بود. صبح پنج‌شنبه سر کار رفت، به داخل کارگاه استخراج رفت و ناگهان دچار ایست قلبی شد. چهار فرزند از او به‌جا مانده که کوچک‌ترینشان دو ساله است. طبق قانون مشاغل سخت و زیان‌آور، ۲۰ سال کار معادل ۳۰ سال سابقه محسوب می‌شود، اما چون شهریاری به ۲۰ سال نرسیده بود، مستمری خانواده‌اش بر اساس ۱۹ روز حقوق محاسبه شد، نه ۳۰ روز کامل.

در بسیاری از این موارد اعلام می‌شود که علت مرگ «ایست قلبی» یا «بیماری زمینه‌ای» بوده تا حادثه ناشی از کار محسوب نشود. در حالی که کارگران می‌پرسند اگر ما هنگام استخدام چکاپ کامل می‌شویم و سالم وارد معدن می‌شویم، این بیماری‌ها چگونه در طول سال‌ها کار در شرایط کم‌اکسیژن، پرفشار و آلوده ایجاد شده‌اند؟

یکی دیگر از مشکلات بزرگ معدن‌کاران، خلاهای بیمه‌ای است. در دهه‌های گذشته لیست‌های بیمه با مداد نوشته می‌شد و پیمانکاران گاهی از کارگر ۳۰ روز کار می‌کشیدند اما تنها ۱۰ یا ۱۵ روز بیمه رد می‌کردند. کارگر جرأت اعتراض نداشت، چون اخراج می‌شد. امروز که زمان بازنشستگی رسیده، بسیاری از کارگران مجبورند به جای ۲۰ سال، ۲۵ یا حتی ۲۶ سال کار کنند تا سوابقشان کامل شود. عمر کارگر به‌خاطر تخلف پیمانکار هدر رفته است.

در این میان، دولت برای فرار از مسئولیت، بهره‌برداری از معادن که اغلب در مناطق دورافتاده قرار دارند را به هر کسی که پیدا شود واگذار می‌کند. حذف «صلاحیت ایمنی» از شروط واگذاری معادن به پیمانکاران و کنار گذاشتن الزامات ایمنی در وزارت صنعت و معدن، راه را برای استثمار وحشیانه کارگران در



معدن؛ جایی که مرگ عادی شده است

کوشک باقی به طول ۱۴۲ متر دچار ریزش شد. در زمان حادثه حدود ۵۰ کارگر در داخل تونل حضور داشتند. مدیرکل مدیریت بحران استانداری یزد اعلام کرد بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد نشت گاز گوگرد عامل ریزش تونل بوده است. شش معدنچی در این حادثه مصدوم شدند که همگی دچار سوختگی ناشی از گوگرد بودند. این حادثه نیز بار دیگر ضعف سیستم تهویه، نبود گازسنجی خودکار و فقدان نظارت ایمنی را عیان کرد.

این دو حادثه تنها نمونه‌هایی از وضعیت فاجعه‌بار ایمنی کار در معادن ایران هستند. حوادث کار در ایران بالاست و معادن سهم ویژه‌ای از این فاجعه دارند. تنها در ۹ ماه ابتدایی سال ۱۴۰۴ بیش از ۲۰ حادثه مرگبار در معادن کشور ثبت شده که دستکم جان ۲۴ کارگر معدن را گرفته است. این آمار نوک کوه یخ و صرفاً

مربوط به حوادثی است که در رسانه‌ها بازتاب یافته و به احتمال فراوان شمار واقعی جان‌باختگان بسیار بیشتر است؛ چرا که بسیاری از مرگ‌ها و مصدومیت‌ها هرگز رسانه‌ای نمی‌شوند.

پس از هر حادثه، مقامات حکومتی از فرماندار تا مدیران وزارت کار به منطقه می‌روند، عکس یادگاری می‌گیرند و دستگاه قضایی وعده رسیدگی می‌دهد. اما در عمل، بخش فاجعه‌بار ماجرا آنجاست که در اغلب این پرونده‌ها، کارفرما و پیمانکار خاطی با مجازاتی بازدارنده مواجه نمی‌شوند. معادنی که به دلیل وقوع حادثه تعطیل می‌شوند، پس از مدت کوتاهی دوباره فعالیت خود را از سر می‌گیرند؛ بی‌آنکه گزارش شفافی از رفع نواقص ایمنی یا پاسخگویی حقوقی منتشر شود. نمونه بارز این وضعیت معدن

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1153 January 2025



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای
آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنجشنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه‌ست" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora
شماره واتساپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری
۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی